جلسه 163- 1405

**شنبه - 09/11/95**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

بحث راجع به استصحاب حکم تعلیقی بود، که مرحوم نائینی فرمودند استصحاب حکم تعلیقی جاری نیست، جونکه قید حکم مثل العنب اذا غلی یحرم و یا العنب یحرم اذا غلی که غلیان قید حکم است، در مقام ثبوت بازگشتش به قید موضوع است، ولذا ثبوتا فرقی با قضیه العنب المغلی حرام نمی کند و تا غلیان وجود نشود حرمت محقق نمی شود، چون قید حکم یعنی وجودش را فرض می کنند و می گویند در فرض ثبوت این قید حکم ثابت است، یعنی با انتفاء این قید حکم منتفی است، و لذا با انتفاء غلیان حرمت منتفی است. ما یقین سابق به عدم حرمت داریم نه یقین سابق به حرمت تا بخواهیم اسصحاب کنیم بقاء حرمت را.

عدم تفصیل محقق عراقی بین موارد جریان استصحاب تعلیقی

محقق عراقی قائل به جریان استصحاب تعلیقی است مطلقا، هم در العنب اذا غلی یحرم و هم در العنب المغلی حرام، چون می گوید از جمله حملیه العنب المغلی حرام هم ما انتزاع می کنیم یک قضیه شرطیه را که العنب ان انضم الیه الغلیان حرم، و این قضیه انتزاعیه مجعول شرعی است بالتبع. و ما استصحاب می کنیم این قضیه شرطیه را که یک مجعول بالتبع است.

توجیه محقق عراقی: وجود یقین مشروط سابق به حرمت

بعد محقق عراقی فرموده است که: ما اساسا یک توجیه دیگری هم داریم، وآن این است که بگوئیم استصحاب می کنیم خود جزاء را، یعنی خود حرمت را، غیر از اینکه محقق عراقی معتقد است که استصحاب این قضیه تعلیقیه که العنب اذا انضم الیه الغلیان حرم مشکلی ندارد کما سیأتی توضیحه، ما می توانیم استصحاب کنیم جزاء را در این قضیه شرطیه که عبارت است از حرمت، حرمت فعلیه.

نفرمائید که ما قبل از غلیان عنب که علم نداریم به ثبوت جزاء، قضیه شرطیه قبل از تحقق شرط که جزائش محقق نیست، پس ما چطور بگوئیم استصحاب می کنیم بقاء جزاء را، قبل از تحقق غلیان که حرمت محقق نیست.

ایشان می فرماید ما برای این هم جواب داریم، هر یقینی که شما به یک ملازمه پیدا می کنید مثل یقین به ملازمه بین طلوع شمس و وجود نهار، این منجر می شود و مستلزم این هست که یقین تقدیری پیدا کنید به وجود جزاء. شما می توانید بگوئید در فرض وجود طلوع شمس من یقین به وجود نهار دارم، این تعبیر فرق می کند با تعبیر اول که می گفتید من یقین دارم به ملازمه بین طلوع شمس و وجود نهار، شما می توانید بگوئید من یقین دارم به وجود نهار، منتهی یقین منوط به طلوع شمس، یعنی در فرض طلوع شمس من یقین به وجود نهار دارم، یقین شما در این عبارت دوم متعلقش وجود جزاء است نه ملازمه بین وجود شرط و وجود جزاء.

اینکه توهم بشود که شما یک علم بیشتر ندارید قبل از وجود نهار، وآن علم به ملازمه بین طلوع شمس و وجود نهار است، این غلط واضح است، ما دو علم داریم: یکی علم به ملازمه بین طلوع شمس و وجود نهار، و علم دیگر علم به وجود نهار است، اما نه علم مطلق، بلکه علم منوط و مشروط به طلوع شمس.

صحت اخبار به تحقق نهار، در شب، بخاطر وجود علمی شمس

و شما وقتی خبر هم می دهید می گوئید فی فرض طلوع الشمس النهار موجودٌ، دارید خبر می دهید از وجود نهار نه از ملازمه بین طلوع شمس و وجود نهار.

نفرمائید که من الان که خبر می دهم از وجود نهار، خب این إخبار من نمی تواند منوط و مشروط باشد به طلوع شمس، چون این خبر ممکن است در شب واقع بشود، خبر که در شب واقع می شود این إخبار در شب که نمی تواند منوط باشد به طلوع شمس، چون طلوع شمس محقق نشده است.

ایشان جواب می دهد می گوید: این إخبار شما منوط و مشروط است به وجود علمی طلوع شمس، شما طلوع شمس را در ذهنتان لحاظ می کنید، وجود علمی طلوع شمس این شرط إخبار می شود، شما در ذهنتان طلوع شمس را تصور می کنید و این تصورتان را عین واقع می بینید فانی در واقع می بینید، ولذا إخبار می دهید به وجود نهار إخبارا منوطا بطلوع الشمس. و این شرط إخبار طلوع شمسِ واقعا نیست، بلکه وجود علمی طلوع شمس شرط این إخبار است.

و لذا در العنب المغلی حرام یا العنب اذا غلی حرم لازم نیست ما بگوئیم علم داریم به ملازمه بین غلیان و حرمت، تا بعد بگوئید که استصاب بقاء ملازمه اصل مثبت است اثبات نمی کند حرمت فعلیه بعد الغلیان را، نخیر ما استصحاب می کنیم خود حرمت فعلیه را که یقین سابق به آن داریم، منتهی یقین سابق ما یقین مطلق نیست بلکه یقین منوط و مشروط است به فرض غلیان، و استصحاب می شود استصحاب منوط به فرض غلیان، استصحاب می کنیم همان چیزی را که به او یقین داشتیم. یقین ما وقتی یقین منوط و مشروط بود، یقین به حرمت منوط ومشروط بود به غلیان، خب استصحاب تعبد به بقاء یقین است، یا استصحاب تعبد است به ترتیب آثار یقین، یعنی می گوید بگو الان هم آن یقین منوط آن یقین مشروط باقی است، یعنی الان هم که این عنب زبیب شده است شما یقین دارید به حرمت آن یقینا منوطا و مشروطا بفرض الغلیان.

جریان استصحاب با وجود یقین مشروط در امور تکوینی

بعد ایشان می فرماید: ما این حرفمان اختصاص ندارد به استصحاب حکم تعلیقی، بلکه حتی در امور تکوینی هم که منشأ اثر شرعی است ما می توانیم این مطلب را بگوئیم در جائی که اثر شرعی مترتب است بر شیء منوط، مثل چی؟ مثل اینکه شما یک آب مطلقی دارید و یک آب مشکوک که مطلق یا مضاف بودنش را نمی دانید، آب مطلق ریخت، فقط مانده این آب مشکوک الاضافة، چه اشکالی دارد شما بگوئید من در یک ساعت پیش یقین مشروط داشتم به اینکه فاقد الماء هستم یقینا مشروطا بتلف الماء الاول، یک ساعت پیش می گفتم در فرض تلف آن آب مطلق آن زمانی که هنوز این ماء مشکوک الاضافه را نیاورده بودند، قبلا فقط آن آب مطلق بود، این مایع مشکوک الاضافه را نیاورده بودند توی اتاق، یک آب مطلقی بود همان آب مطلقی که بعدا تلف شد، خب ما می گوئیم آن زمانی که هنوز این مایع مشکوک الاضافه را نیاورده بودند و فقط آن آب مطلق بود، ما یقین داشتیم در فرض تلف این آب مطلق فاقد الماء هستیم، استصحاب می کنیم همین مطلب را، خب الان هم نتیجه می گیریم که ما الان هم تعبدا یقین ما به اینکه عند تلف هذا الماء الاول فانا فاقد للماء این یقین منوط باقی است، و فرض این است که آب اول هم تلف شده است، با همین استصحابِ یقین تقدیری یقین مشروط و یقین منوط ثابت می کنیم ما الان فاقد الماء هستیم.

خوب دقت کنید مثال ایشان را: شما ساعت 11 یا 12 یک آب مطلقی داشتید، ساعت 12 یک مایع مشکوک الاضافه آوردند کنار او گذاشتند، بعد از مدتی که اذان ظهر شد خواستید وضوء بگیرید آب مطلق خورده شد، می گوئید آقا کی این را خورده ما می خواستیم با این وضوء بگیریم، گفتند امثال تو در اینجا زیاد است مردم تشنه بودند خوردند، ایشان می گوید هیچ نیازی نیست شما بیائید بگوئید چه کنم چه کنم، آیا تیمم کنم؟ دیگر آب مطلقی ندارید تا آخر وقت، همین مایع مشکوک الاضافه هست، بعضی ها ممکن است بگویند الاحتیاط اولی، هم با این مایع مشکوک الاضافه وضوء بگیر و هم برو تیمم بکن از باب علم اجمالی، ایشان می گوید نه برو تیمم بکن.

می گویند جناب محقق عراقی به چه دلیل؟ موضوع جواز تیمم فقدان ماء است و اینجا شبهه مصداقیه فقدان الماء است.

ایشان می گوید ما اینجا استصحاب بقاء یقین منوط و مشروط جاری می کنیم، می گوئیم تعبدا بگو آن یقین سابق که یقین منوط بود باقی است، قبلا شما یقین مشروط داشتید به اینکه در فرض تلف آن آب اول فاقد الماء هستید آن وقتی که هنوز این مایع مشکوک الاضافه را نیاورده بودند، استصحاب می کنید بقاء را در این حالت سابقه، و نتیجه اش این است که می گویند شما هنوز هم فاقد الماء هستید، بروید تیمم کنید.

ابتناء محقق عراقی بر ابقاء یقین در استصحاب

سؤال وجواب: ایشان می گوید استصحاب اصلا نهی از نقض یقین است، می گوید إبنِ علی الیقین تعبدا، رتب آثار الیقین تعبدا، ولذا صریحا می گوید، می گوید من با مبنای کسانی که می گویند لاتنقض الیقین یعنی رتب آثار شرعیه متیقن را که مرحوم شیخ است، من با آنها کار ندارم، من طبق نظر خودم می گویم، که تفسیر می کنم لاتنقض الیقین را می گویم إبن علی الیقین رتّب آثار الیقین، من طبق نظر خودم می گویم، می گویم استصحاب می گوید بگو تعبدا آن یقین سابق هر چه هست باقی است، آن یقین سابق گاهی یقین مطلق است و گاهی یقین مشروط است، اینجا حالا یقین مشروط است.

العنب اذا غلی یحرم العنب المغلی حرام هم ما قبل از غلیان عنب یک یقین مشروط داریم، در فرض غلیان یقین داریم به حرمت این عصیر عنبی.

سؤال وجواب: متعلق یقین حرمت است، ولی یقین یقین منوط و یقین مشروط است، استصحاب می گوید رتّب آثار الیقین. ...مستصحب متیقن است ولی لسان دلیل استصحاب رتّب آثار الیقین است، رتّب آثار الیقین فرق نمی کند اطلاق دارد، چه یقین مطلق و چه یقین مشروط، مستصحب که متعلق یقین است ولی لسان استصحاب رتّب آثار الیقین است، ما کاری نداریم به اینکه متیقن ما اثر شرعی فعلی دارد یا ندارد، اینکه مهم نیست، ما می گوئیم رتب آثار الیقین، طبق این مبنا می گوئیم که شما آثار بقاء این یقین را بار کن، اگر الان هم یقین داشتید به اینکه در فرض غلیان حرمت ثابت است (همین الانی که این عنب زبیب شده است)، اثرش چه بود؟ اثرش این بود که وقتی غلیان محقق می شد اجتناب کنی از این . خب این اثر را بار کن[[1]](#footnote-1).

استاد: علمی غیر از علم به ملازمه متصور نیست

اقول: به نظر ما این فرمایش هم ناتمام است، ما اصلا معنایی تصور نمی کنیم برای اینکه کسی بگوید من در فرض طلوع شمس علم دارم به وجود نهار، مگر اینکه بخواهد بگوید علم دارم به ملازمه بین وجود نهار و طلوع شمس، والا چه معنایی دارد؟ اصلا معقول نیست که انسان بیاید در شب بگوید من علم دارم به وجود نهار. اگر در شب بیائی بگوئی من علم دارم به ملازمه بین طلوع شمس و وجود نهار، همه از تو می پذیرند، اما محقق عراقی می گوید نه من می توانم در شب بگویم من علم دارم به وجود نهار، از من می پرسند آقا تو علم داری به وجود نهار با این تاریکی شب؟ بگویم بله علم دارم به وجود نهار علما مشروطا بطلوع الشمس.

آقا علم یک امر تکوینی است، امور تکوینیه اگر از آنها تعبیر کنید که این امر تکوینی مشروط است، یعنی سبب وجودش این شرط هست، مثلا اگر بگوئید سبب سوختن پنبه مشروط است به اینکه نزدیک آتش باشد، یعنی سبب سوختن پنبه عبارت است از اینکه آتش باشد به عنوان مقتضی، و نزدیکی پنبه به آتش هم به عنوان شرط محقق باشد.

علم مشروط به غلیان به معنای پذیرش توقف بر غلیان است، علم به لازم متوقف بر علم به ملازمه وعلم به ملزوم است

شرط وجود تکوینی یعنی آنی که جزء علت وجودیه اوست، پس علم مشروط به فرض غلیان که بخواهید بگوئید این علم مشروط است به فرض غلیان، معنایی ندارد جز اینکه بگوئید غلیان شرط تحقق علم است، یعنی جزء علت وجودیه تحقق علم است، معنای دیگری ندارد. شما در امور تکوینیه می گوئید آقا! شرط تحقق این شیء مثلا شرط مجیء زید این است که ماشین در خانه او بفرستید، مثلا از اجزاء علت مجیء زید این است که ماشین در خانه او برود، معنای دیگری ندارد.

ما سؤال می کنیم در مثال وجود نهار که در شب شما می گوئید من علم دارم به وجود نهار علما مشروطا بطلوع الشمس، سؤال می کنیم می گوئیم سبب علم به وجود نهار چیست؟ سبب علم به وجود نهار عبارت است از علم به ملازمه بین طلوع شمس و وجود نهار، به ضمیمه علم به ملزوم که طلوع شمس است. والا واقع طلوع شمس که سبب علم به وجود نهار نیست، در هر ملازمه ای اینجوری است، سبب علم به وجود لازم که جزاء است عبارت است از علم به ملازمه به ضمیمه علم به تحقق شرط، راه دیگری وجود ندارد. سبب علم به وجود نهار نمی تواند واقع طلوع شمس باشد، بلکه علم به طلوع شمس همراه با علم به ملازمه بین طلوع شمس و وجود نهار باید محقق بشود تا من علم پیدا کنم به وجود نهار. خب در شب که من علم ندارم به طلوع شمس، ولو علم به ملازمه دارم، خب اینکه کافی نیست برای اینکه علم پیدا کنم به وجود نهار.

مانحن فیه هم همینطور است، شما چه جوری می خواهید بگوئید من علم مشروط دارم به وجود حرمت؟ در حالی که حرمت طرف ملازمه است، شما یک ملازمه ای برقرار کردید بین غلیان و حرمت، کسی می تواند علم به طرف ملازمه که حرمت است پیدا کند که دو تا مطلب را به آن علم پیدا کند، یکی اینکه علم به ملازمه پیدا کند که شما می گوئید من داشتم، و دیگری اینکه علم پیدا کند به آن لزوم یعنی علم پیدا کند به وجود غلیان. نه اینکه فرض کند وجود غلیان را، نه اینکه تقدیر کند وجود غلیان را، نه اینکه بگوید اگر غلیان موجود بشود، اینکه سبب علم به حرمت نیست، سبب علم به حرمت علم به ملازمه است و علم به وجود غلیان، نه فرض الغلیان، وجود لحاظی به معنای تصور ملزوم که مستلزم علم به لازم نیست، باید علم تصدیقی پیدا کنیم به ملزوم، علم به ملازمه هم که داریم، این منشأ می شود علم به لازم پیدا کنیم.

پس ما وجه معقولی برای فرمایش محقق عراقی پیدا نمی کنیم.

مرحوم آخوند: استصحاب حکم افراد مقدرة الوجود در مثال العنب المغلی حرام

ایراد پنجم: ایرادی است که محقق اصفهانی در ذیل کلام آخوند در حاشیه رسائل بیان کرده است، ایشان می گوید استاد ما صاحب کفایه در حاشیه رسائل گفته: العنب اذا غلی یحرم که استصحاب حکم تعلیقی در آن جاری است، خود اذا غلی یحرم، حکمٌ، که این مطلب را بعدا بیشتر توضیح می دهیم، ایشان در حاشیه رسائل می گوید ولی در العنب المغلی حرام به نظر ما جریان استصحاب اوضح است. بر خلاف نظر سید یزدی در رساله منجزات مریض و نظر آقای حکیم که گفتند در العنب المغلی حرام ما متأسفیم، باید یک قضیه شرطیه را ما انتزاع کنیم، و الا شارع قضیه ای را که شارع جعل کرده قضیه حملیه است، العنب المغلی حرام، چه ربطی دارد به این زبیب که یک زمانی عنب بود ولی عنب مغلی که نبود. پس چطور بگوئیم این زبیب یک زمانی حرمت داشت؟ کی؟ آنوقتی که عنب بود؟ شارع که نگفته العنب حرام بلکه گفته العنب المغلی حرام، ما انتزاع می کنیم یک قضیه شرطیه را، عقل ما انتزاع می کند یک قضیه شرطیه را که العنب اذا انضم الیه الغلیان حرم، خب این قضیه انتزاعیه عقلیه استصحاب بشود بخواهد اثبات کند حرمت شرعیه را می شود اصل مثبت.

فرق می کند با آنجایی که خود شارع قضیه شرطیه را جعل کند، مثل العنب اذا غلی یحرم، آنجا خود قضیه شرطیه مجعول شرعی است استصحاب می کنیم.

مرحوم آخوند در حاشیه رسائل در نقطه مقابل گفته اتفاقا در العنب المغلی حرام جریان استصحاب اوضح است، چون دیگر استصحاب تعلیقی نیست استصحاب تنجیزی است، چون شما حکم را تعلیقی نکردید بلکه حکم تنجیزی را ثابت کردید بر موضوع خودش. در العنب یحرم اذا غلی، یحرم اذا غلی حکم تعلیقی است، داخل می شود در بحث استصحاب حکم تعلیقی، در العنب المغلی حرام این حکم تنجیزی است رفته روی عنب مغلی.

شما می گوئید آخه قبلا این زبیب که عنب مغلی نبود؟

محقق اصفهانی می گوید من توضیح می دهم کلام استاد را، که شما دیگر این اشکال را نکنید که آقا العنب المغلی حرام درست است حکمش حکم تنجیزی است ولی چه ربطی دارد به این زبیب، این زبیب که یک زمانی عنب مغلی نبود. محقق اصفهانی گفته آقا! قضیه حقیقیه مختص به افراد موجوده که نیست بلکه شامل افراد مقدرة الوجود هم می شود، همانطوری که افراد خارجی غلیان موضوعند در قضیه حقیقیه، افراد مقدره غلیان هم موضوعند، در قضایای حقیقیه اینطور است دیگر، شما اگر بگوئید السارق یقطع یده، هم شامل سارق موجود در خارج می شود و هم شامل سارق مقدر الوجود می شود، سارق مقدر الوجود هم این حکم برایش ثابت است که یقطع یده، غلیان هم در العنب المغلی حرام جزء الموضوع است برای حرمت این اعم است از آن فرد محقق الوجود غلیان که آب انگور را می جوشانیم، یا فرد مقدر الوجود غلیان که بالفعل موجود نشده است، در همین کشمش که قبلا انگور بود، خوب قبلا فرد مقدر الوجود داشت غلیان، فرد محقق الوجود نداشت، فرد مقدر الوجود که داشت، قبلا این کشمش انگور بود وآنوقتی که انگور بود فرد مقدر الوجود از غلیان داشت که مشمول حرمت بود، قضیه حقیقیه که اختصاص ندارد به فرض محقق الوجود، بلکه شامل فرد مقدر الوجود هم می شود، فتستصحب تلک الحرمة الجزئیة الثابتة بلحاظ الغلیان المقدر الوجود، می گوئیم همین عنب که امروز کشمش شده است حرمت داشت، حرمت رفته بود روی غلیان مقدر الوجود، منتهی چون مصداق و فرد مقدر الوجود است و لذا حکمش منجِّز نیست عقلا، مثل اینکه السارق یقطع یده نسبت به آن فرد مقدر الوجود از سارق حکمش منجز نیست اثر عملی عقلی ندارد، ولی حکم شرعی است[[2]](#footnote-2).

استاد: زبیب فرد عنب مغلی نیست

اقول: واین مطلب هم واقعا ما تعجب می کنیم، نیاز نبود محقق اصفهانی بگوید که توضیح مقصود استاد این است، بعد هم بگوید فتدبره فانه حقیق به. نه آقا، به نظر ما صریح عبارت حاشیه رسائل همین است که محقق اصفهانی می گوید، نیاز به تفسیر ندارد، واضح است کلام صاحب کفایه در حاشیه رسائل.

ولی واقعا مطلب عجیبی است، چرا؟ برای اینکه درست است که قضیه حقیقیه شامل افراد مقدر الوجود می شود، اما معنایش چیست؟ معنایش این است که النار حارة می گویند قضیه حقیقیه است شامل هر چیزی می شود که فرض کنید مصداق آتش است، اما موضوع در العنب المغلی حرام که العنب المغلی است دیگر، نه فقط غلیان، العنب المغلی، العنب المغلی این موضوع واحد است، خوب این مصداقش آنی است که عنب مغلی است، حالا یا فرد محقق الوجود عنب مغلی یا فرد مقدر الوجود عنب مغلی، و الان هم که می خواهیم استصحاب کنیم ما که نمی خواهیم استصحاب کنیم بقاء حرمت عنب مغلی را، شک در بقاء این حکم نداریم، یقینا این حکم یعنی حرمت عنب مغلی باقی است حتی نسبت به فرد مقدر الوجود، ما شک در نسخ نداریم که.

ما می خواهیم بگوئیم این کشمش یک زمانی عنب بود وآن زمان که عنب بود اگر غلیان پیدا می کرد حرام می شد، خب این چه ربطی دارد به اینکه العنب المغلی حرام این موضوع شامل افراد مقدر الوجود خودش می شود، بله العنب المغلی شامل آن فرد مقدر الوجود از عنب مغلی می شود، یعنی اگر عنب مغلی موجود بشود حرمت هم برای او ثابت می شود، چه ربطی دارد به استصحاب در مورد این زبیب که بگوئیم این زبیب یک زمانی حرمت داشت، کی؟ آن زمانی که عنب بود، بابا عنب که حرمت نداشته، عنب مغلی حرمت داشته است.

یک برداشتی در بحوث کرده اند از کلام صاحب کفایه در حاشیه رسائل، که به نظر ما برداشت نادرستی هست، مراجعه کنید به جزوه، نیازی به تطبیق این بحث نیست.

ایراد ششم: ایرادی است که در بحوث گرفته اند، گفته اند ما قبول داریم هم غلیان مفروض الوجود است و هم عنبیت، شما می گوئید قید حکم قید موضوع است یعنی مفروض الوجود است، بله، در فرض وجود عنب در فرض وجود غلیان عنب حرمت ثابت می شود، ما قبول داریم، چرا اینقدر اصرار می کنید، ما که پذیرفتیم. اما یک مطلب را شاید شما توجه نکردید، وآن اینکه لزومی ندارد دو تا قید موضوع در عرض هم دیده بشود در مقام جعل حکم، بگوید العنب المغلی حرام، که اذا کان شیءٌ عنبا و کان مغلیا فهو حرام. نخیر، می شود دو قید موضوع در طول هم دیده بشود، اول شارع غلیان عنب را ببیند حرمت را برای او لحاظ کند، بگوید حرمت علی تقدیر الغلیان، حرامٌ اذا غلی، بله حرمت علی تقدیر الغلیان، غلیان مفروض الوجود است، ولی این حرام اذا غلی را اول می بیند می شود یک جمله ای، این جمله را به عنوان یک حکم جعل می کند برای مطلق عنب، اول غلیان را فرض وجود می کند، بعد می گوید حرام علی تقدیر الغلیان، این حرام علی تقدیر الغلیان خودش می شود یک حکم برأسه، و این حرام علی تقدیر الغلیان به عنوان یک حکم می چسبد روی طبیعی عنب، طبیعی عنب اگر موجود شد این حکم را دارد که یحرم اذا غلی.

بله ما قبول داریم که در رتبه سابقه غلیان هم فرض وجودش شده است، می گوید اگر غلیان موجود بشود حرمت است، ولی حرمت علی تقدیر وجود الغلیان این مجموعه یک حکم شرعی است، حرام علی تقدیر الغلیان این مجموعه یک حکم شرعی است، و این مجعول شرعی و حکم شرعی موضوعش ذات عنب و طبیعی عنب است، ولذا العنب یحرم اذا غلی، عنب استصحاب حکم دارد، حکمش این است که یحرم اذا غلی، وفرق می کند با العنب المغلی حرام.

توضیح بیشتر و اشکالات به این بیان انشاء الله فردا بحث خواهد شد.

1. - مقالات الاصول ج2ص401 [↑](#footnote-ref-1)
2. - نهایة الدرایة ج5ص174 [↑](#footnote-ref-2)